

تأثیر گزاره‌های اخلاقی نهج البلاغه بر ادب فارسی

زهرا یاریان کویپای^۱

چکیده

هدف مقاله‌ی حاضر این است که تأثیر گزاره‌های اخلاقی نهج البلاغه را بر متون ادب فارسی در چهار اثر مربوط به قرن سوم تا هفتم قمری، یعنی قابوسنامه، کیمیای سعادت، کلیله و دمنه و گلستان سعدی، ارزیابی کند. از آن‌جا که ادیبان و سخنوران از همان ادوار نخستین ادب فارسی به قرآن و حدیث توجه فراوانی داشته و آثار خود را به این دو منبع معرفت الهی آراسته‌اند و جهت حرمت بخشی به آثار خود و جاویدان ساختن آن به دامن قرآن و حدیث آویخته‌اند، لذا ابتدا به شروع و روند این تأثیرگذاری اشاره شده و سپس نمونه‌هایی در چهار اثر نامبرده ارایه شده است.

بیشتر سخنوران در کنار قرآن به کلام حضرت علی علیه السلام نیز توجه داشته و آثار خود را با زیور لفظی و معنوی سخن او مزین ساخته‌اند. افزون بر این، این تأثیرپذیری فراتر از تأثیر مفهومی است، و گاه در شکل ترجمه، مضمون برداری، اقتباس و نظیر آن نیز مشهود است.

واژه‌های کلیدی

نهج البلاغه، ادبیات تطبیقی، اخلاق، ادب فارسی، قابوسنامه، کیمیای

مقدمه

فرهنگ گسترده و غنی اسلامی، از بدو پیدایش زبان دری تا کنون، یکی از پشتوانه‌های مهم ادبیات فارسی بوده است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ادبیات را تحت تأثیر قرار داده است. همزمان با ورود اسلام به ایران و ارتباط نزدیک مسلمانان و ایرانیان، این تأثیرپذیری به چشم می‌خورد.

همراه با گسترش عمیق فرهنگ اسلام از اواخر قرن چهارم که فرهنگ ایرانی رنگ اسلامی گرفت، زبان عربی در ایران رواج یافت و زبان بومی ایرانیان را تحت تأثیر خویش قرار داد. در مکتب، مدرسه، مسجد، دیوان، بازار و در میان اهل قلم و اهل بحث و وعظ، زبان رسمی زبان عربی شد. لزوم قرائت نماز به زبان عربی و عربی بودن قرآن، گستره‌ی زبان عربی را از مسجد و مدرسه به کوچه و بازار رساند و واژگان و تعابیر بسیاری وارد زبان فارسی گردید. بدین گونه، زمینه‌ی اثرپذیری‌های گوناگون فرهنگ فارسی از فرهنگ اسلامی - عربی - فراهم شد.

در همین زمان بود که کم‌کم علم آموزی بر محور قرآن و حدیث رونق یافت و عالمان بزرگ از مدارس برخاستند و علمی نوین چون صرف و نحو و بلاغت و ... پدید آوردند. ادیبان فارسی زبان نیز که دانش آموختگان مدارس بودند با معارف قرآن و حدیث آشنا شدند و جرعه‌هایی از آن معارف را در اثر خویش ریختند تا اثرشان را رنگ و بویی دیگرگون زنند.

توجه به این نکته لازم است که هنگام نزول قرآن، عرب در مقابل فصاحت و بلاغت آن عاجز ماند و به بلندی لفظ و معنای آن اعتراف

کرد و بعد از آن، ترکیب آیات معیاری برای رسایی گفتار خطیبان عرب گردید و آنان کلام الهی را در خطبه‌ها و نوشته‌های خود تضمین کردند. پس جای تعجب ندارد که نویسندگان و گویندگان ایرانی، که قبل از اسلام و آشنایی با قرآن و حدیث از فرهنگ والا و ادبیات باروری بهره‌مند بودند، ضمن آشنایی با قرآن و حدیث از این دو گوهر ارجمند در آثار خویش استفاده کنند و آثارشان را حرمت و قداستی جاودان بخشند.

نویسندگان فارسی نه تنها خود از زیور قرآن و حدیث در کلام بهره‌مند می‌شدند، بلکه به این امر سفارش نیز می‌کردند. از جمله عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن وشمگیر در آیین دبیری و شرط کاتب، فرزند خویش را چنین اندرز می‌دهد:

«و نامه‌ی خود را به استعارت و آیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و آله آراسته دار و اگر نامه پارسی بود، پارسی مطلق منبیس که ناخوش بُود، خاصه پارسی دری که نه معروف بود، آن خود نباید نبشت به هیچ حال که خود ناگفته بهتر از گفته بود.»^۱

حدیث و علت توجه به آن

حدیث در اصطلاح، گفتار، کردار و تقریرهایی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام نقل شده است و آن را «سنت» نیز می‌گویند. حدیث، دومین چشمه‌ی جوشان معارف اسلام است که علاوه بر زیبایی و بلاغت، منبع سرشار حکمت و معرفت نیز به شمار می‌رود. اعتبار حدیث یا سنت در دین اسلام عظیم است؛ چراکه در واقع حدیث تفسیری است از آنچه به طور مبهم و مختصر در قرآن بیان شده است.

بسیاری از آیات قرآنی مجمل، مطلق یا عام است و سنت بیان کننده‌ی آن است یا آن را مقید می‌سازد یا تخصص می‌زند و ابهامات آن را برطرف می‌نماید. به همین جهت، جمع آوری، تنظیم و تدوین احادیث در کنار قرآن پژوهی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و علوم مختلفی پیرامون آن به وجود آمد، از جمله: درایة الحدیث، فقه الحدیث، مصطلح الحدیث و ...

پیشینه‌ی اثرپذیری

بهره‌گیری از قرآن و حدیث در نظم و نثر فارسی، هم نشانه‌ی دانشمندی و روشنفکری بود، و هم نوعی افتخار برای گوینده به حساب می‌آمد. به دلیل قداست و حرمت مذهبی و معنوی قرآن و حدیث، اثر حاوی آنها نیز قداست و حرمتی خاص می‌یافت. این امر موجب گردید تا سخنوران به قصد نشان دادن علم و فضل خویش و بلندی اثرشان آن را به زیور قرآن و حدیث بیارایند.

پیشینه‌ی بهره‌گیری و اثرپذیری سخنوران فارسی از قرآن و حدیث، به آغاز پیدایش شعر فارسی، یعنی نیمه‌های قرن سوم قمری می‌رسد. البته نفوذ اسلام در آثار ادبا، شعرا و حکمای قرن شش و هفت قمری به بعد مشهودتر است.

بسط و توسعه‌ی مجالس و عظم و ظهور واعظان بزرگی چون محمد و احمد غزالی و ابوالفرج جوزی که در وعظ قدرتی بالا داشتند و تأثیر کلامشان در شنوندگان بسیار زیاد بود، و توجه عمومی مردم به مجالس وعظ که بر پایه‌ی آیات و روایات و حل مشکلات بود، راه را برای گویندگان در اقتباس از قرآن و حدیث هموار ساخت. به ویژه این که واعظان از محفوظات و معلومات دینی خود در نظم و نثر متأثر می‌شدند و معانی و الفاظ قرآن و حدیث در سخنشان آشکار می‌شد.

انواع اثرپذیری

اثرپذیری از قرآن و حدیث گاه به شکل پیدا و آشکار و نمایان است و گاه پوشیده و پنهان. منظور از پیدا و آشکار بودن اثرپذیری این است که سخنور آیه و یا حدیث را با همان ساختار عربی در اثر خویش بیاورد و یا این که مطلب را به شیوه‌ی نقل قول از زبان آیه یا حدیث بیان کند.

«و بدان که ایزد تعالی شب را از بهر خواب و آسایش بندگان آفرید و روز را از بهر معیشت و تحصيل اسباب معیشت، آن چنان که گفت:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا [وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا]﴾^۱

منظور از اثرپذیری پنهان این است که مضمون قرآن یا حدیث را در اثر بیاورد و یا اساس سخن را بر آیه یا روایتی بنیان گذارد، بدون آن که به بهره‌گیری خود اشاره‌ای داشته باشد، مانند بیت زیر از سعدی:

«تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»^۲

بیت اشاره به حکمت ۱۴۸ نهج البلاغه دارد که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» با اندکی دقت روشن می‌شود که در اثرپذیری پوشیده و پنهان، صرفاً کسی که با مقولات قرآن و حدیث آشنا باشد، قادر به دریافت مفهوم و منظور می‌گردد و در اثرپذیری آشکار و عیان با اندک آشنایی منظور درک می‌گردد.

شیوه‌های اثرپذیری از قرآن و حدیث

بهره‌گیری ادیبان فارسی‌گو، از قرآن و حدیث، اشکال و شیوه‌های گوناگونی دارد که از لحاظ پیدایی و پنهانی هنری و بلاغی در یک

۱- قابوسنامه، ص ۹۱.

۲- گلستان، ص ۵۹.

سطح نیستند. برخی از شیوه‌های اثرپذیری عبارتند از: اثرپذیری واژگانی، اثرپذیری گزاره‌ای، اثرپذیری گزارشی، اثرپذیری الهامی، بنیادی، اثرپذیری تلمیحی، اثرپذیری تأویلی، اثرپذیری تطبیقی، اثرپذیری تصویری، اثرپذیری ساختاری - سبکی و اثرپذیری شیوه‌ای؛ هر کدام از این شیوه‌ها نیز به طرق مختلف انجام می‌شود.

نهج البلاغه و ادب فارسی

پس از قرآن کریم، گویندگان و نویسندگان ایرانی بیشترین بهره را از گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام برده‌اند و سخنان خود را با کلام گهربار او آراسته‌اند. نامه‌ها و گفتارهای حضرت بعد از قرآن کریم عالی‌ترین نمونه‌ی نثر مصنوع عربی و مورد اعتراف بزرگان از هزار سال پیش تاکنون است. استاد سید جعفر شهیدی در مقاله‌ی خود پیرامون این مطلب از زکی مبارک سخنی در مورد حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که در زیر عنوان می‌شود:

«نامه‌های علی ابن ابی طالب علیه السلام و خطبه و وصیت نامه و عهدنامه‌های او از چنین صنعتی برخوردار است؛ علی علیه السلام هنگامی که پیمان نامه می‌نویسد، گفتار را طولانی می‌سازد؛ چه، پیمان نامه دستوره‌ای سیاسی منطقه‌ای را که حاکم بدانجا اعزام می‌شود در بردارد. اما گاهی که برای خاصگان خود نامه می‌نویسد عبارت نامه‌ها کوتاه است؛ چه، در این گونه موارد موجبی برای طولانی ساختن گفتار نیست.»

قرن‌ها پیش از آن که سید رضی سخنان حضرت علی علیه السلام را در نهج البلاغه جمع‌آوری کند، او با نویسندگان عرب، کلام حضرت را از بر می‌کردند و معانی ابتکاری آن لفظ‌ها را در قالب لفظ‌های دیگر می‌ریختند.

پس از آن که شریف رضی سخنان علی علیه السلام را از خطبه، نامه و

کلمات قصار گردآوری کرد، سرمایه‌ای غنی در دسترس ادیبان، خطیبان و نامه‌نگاران قرار گرفت و آنان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کلام خود را با آن زینت بخشیدند. سالیان سال این بهره‌برداری (تضمین، اقتباس یا نقل به معنا) برای عرب زبان و فارسی زبان به زبان عربی بود؛ چراکه ادیبان ایرانی در سال‌های آغازین ورود اسلام به ایران بیشتر آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند؛ زیرا هم زبان دین و قرآن بود و هم مسلمانان غیر ایرانی از این آثار بهره‌مند می‌شدند. آری، سخنان علی علیه السلام همان‌گونه که بر ادب عربی تأثیر گذاشته، در قرن چهارم بر ادب فارسی نیز تأثیر فراوان داشته است.

پس از تألیف *نهج البلاغه* چون قسمت عمده‌ای از سخنان حضرت در یک جا گردآمده بود، همه‌ی ادیبان جهان اسلام به هر زبانی شعر می‌سرودند و یا کتابی ادبی، اعتقادی و یا تاریخی می‌نوشتند، برای ارزش دادن به اثر خود یا استفاده‌ی حکمی، علمی - عرفانی کردن و یا مستند و معتبر ساختن آنها از کلام حضرت بهره می‌بردند و به شکل تلمیح، تضمین، اقتباس، اشاره، ترجمه ... در آثار خود به کار می‌بستند.

تعصّب‌ها و محدودیت‌های سیاسی امیران و سلاطین گذشته علیه مذهب تشیع، به ویژه از قرن پنجم تا هشتم، از رواج و گسترش کلام حضرت علی علیه السلام می‌کاست و در نتیجه اکثر مردم، ایران حتی فرهیختگان، از برکات سخنان حضرت علی علیه السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام تا حدودی محروم بودند و اوضاع زمان اجازه‌ی نقل و ضبط آنها را نمی‌داد، اما علی‌رغم این موانع، کمتر کتاب و دیوانی است که با کلامی از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام زینت نیافته باشد. بی‌تردید، رمز خلود و جاودانگی آثار ادبی فارسی و پدید آوردندگان آنها اثرپذیری آنان از قرآن و حدیث است.

در ادامه، تأثیر *نهج البلاغه* در *قابوسنامه*، *کیمیای سعادت*، *کلیله و*

دمنه و گلستان سعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کیمیای سعادت

کیمیای سعادت یکی از آثار ارزشمند نثر فارسی و نوشته‌ی حجة الاسلام ابوحامد محمد بن غزالی توسی از متکلمان و متفکران و نویسندگان بزرگ فارسی و عربی است. او در سال ۴۵۰ هجری قمری در طابران توس متولد شد. بعد از فوت پدر، تحت سرپرستی رادکانی، مقدمات علوم دینی را از او آموخت، و بعد از آن در نیشابور فنون جدل و خلاف و کلام و فلسفه را از فقیه شافعی، امام الحرمین ابوالمعالی جوینی، فرا گرفت و در بیست و هشت سالگی استاد علوم ادبی و شرعی شد. در پی یک تحول روحی در سی و نه سالگی دست از مقامات دنیایی کشید و به سیر و سلوک و ریاضت در حجاز پرداخت که ده سال به طول انجامید. بعد از آن، به تعلیم شاگردان پرداخت و در سال ۵۰۵ هجری قمری در توس درگذشت.

غزالی آثار مهمی از خود به یادگار گذاشت. از جمله‌ی آثار او که به زبان فارسی است، می‌توان به مجموعه‌ی مکاتیب، کیمیای سعادت و نصیحة الملوک اشاره کرد. مهم‌تر از همه، کتاب کیمیای سعادت اوست که در واقع خلاصه‌ای است از *احیاء العلوم* وی که به زبان عربی است. او کیمیای سعادت را پس از بازگشت از سفر ده ساله‌ی خود و در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری نوشت. او این کتاب را در چهار عنوان و چهار رکن تنظیم کرده است و آن را با همان نظم و ترتیب *احیاء العلوم* و با نثری روان و زیبا به زبان مادری خود نوشته است، به طوری که آن را دایرة‌المعارف اسلامی و عرفانی به شمار آورده‌اند.

مقدمه‌ی کتاب در چهار عنوان است: خودشناسی، خداشناسی، دنیاشناسی و آخرت‌شناسی. متن کتاب، همچون *احیاء العلوم*، به چهار

رکن عبادت، معاملات، مُهلکات و مُنجیات تقسیم شده است. در قسمت عبادات، غزالی، علاوه بر اشاره به ظاهر عبادات، فلسفه و معانی آنها را نیز مورد توجه قرار داده است.

نثر غزالی نثری شیوا، پخته، ساده و پرمغز است، کلامی بی‌نهایت روان دارد و حتی استدلال‌های عقلانی را ساده عنوان می‌کند، و علاوه بر این، از استناد و استدلال به آیات، اخبار و روایات هم خودداری ندارد، اما هیچ‌گاه کلمات و تعبیرات دشوار به کار نمی‌برد.

نمونه‌های تأثیرپذیری در کیمیای سعادت

الف: اخلاص

نقطه‌ی اوج توحید در بیان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اخلاص است:

«وكمال توحیده الإخلاص له»^۱

«و نقطه‌ی اوج توحید، اخلاص به حضرت او، و اوج اخلاص ز

دودن صفت‌ها از اوست.»

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ»^۲

«و این حقیقت را گواهی می‌دهم که جز الله معبودی نباشد؛

شهادتی که ریشه در ایمان، یقین اخلاص و باور محض دارد.»

غزالی به صورت خلاصه این مطلب را عنوان می‌کند:

«و گفته‌اند که ایمان تخم است و عمل زرع و آب آن اخلاص

است»^۳

ب: بیم و امید

امید و ترس، یا به تعبیر عرفانی، «خوف و رجا»، از مسایل مهم و

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۶.

۳- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۷۱.

گسترده‌ای است که در شرع، عرفان و اخلاق مباحث زیادی را به خود اختصاص داده است.

بنده‌ی مؤمن، آن‌گاه که حق با او سخن می‌گوید و به تلاوت آیات الهی می‌پردازد، بیم و امید جایگاهی ملموس در قلبش می‌یابد.

حضرت علی علیه السلام در وصف متقین می‌فرماید:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ: يُرْتَلُّونَهُ تَرْتِيلاً، يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَتَطَلَعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِحَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ.»^۱

غزالی هم شاید تحت تأثیر کلام مولاست که این‌گونه سخن می‌راند:

«ادب پنجم: آن‌که دل وی به صفت‌های مختلف می‌گردد؛ چنان‌که معانی آیات می‌گردد: چون به آیات خوف رسد همه‌ی دل وی هراس زار می‌گردد، و چون به آیت رحمت رسد، گشادگی و استبشار در وی پدید آید، و چون صفات حق تعالی شنود، عین تواضع و شکستگی گردد، و چون محالات کفار شنود که در حق خدای تعالی گفته باشند، چون فرزند و شریک، آواز نرم‌تر کند و با شرم و حیا و خجلت خواند.»^۲

ترس و امید از شرایط کمال ایمان است، اولیای حق که ایمانی کامل داشتند در اوج ترس و امید بودند:

«لَا يَرَوْنَ مَرَجُوا فَوْقَ مَا يَرَجُونَ وَلَا مَخَوْفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.»^۳

«آنان امیدواری خویش را برتر از همه‌ی امیدها می‌بینند؛ چنان‌که

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

ترس خود را برتر از همه‌ی ترس‌ها.»

و سخن غزالی در این باره:

«مؤمن از همه کس ایمن بود مگر از حق تعالی، و منافق از همه کس ترسان بود مگر از حق تعالی، و مؤمن از همه کس نومید بود مگر از حق تعالی، و منافق به همه کس امید دارد مگر به حق تعالی.»^۱

ج: بخل

بخل از منظر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عامل هلاکت و نابودی است. حضرت، خطر بخل دولتمردان و فرماندهان را هشدار می‌دهد و آن را عامل هلاکت و گمراهی مردم می‌شمارد:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِيَّ عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْحِكَامِ وَامَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةٌ.»^۲

«شما نیک می‌دانید که هرگز نسزد که ناموس‌ها، خون‌ها، دستاوردها، قوانین و رهبری مسلمانان در اختیار گرسنه چشمی باشد که اموال مسلمانان را میدان تاخت و تاز آزمندیش سازد.»

غزالی به نقل از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند:

«رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: دور باشید از بخل که آن قوم که از پیش شما بودند به بخل هلاک شدند و بخل ایشان را برآن داشت تا خون‌ها به ناحق بریختند و حرام به حلال داشتند.»^۳

د: پیوند با خویشان

جامعه با ارتباط و تعامل و پیوند افراد با یکدیگرست که پایدار و پویا می‌ماند، لذا همواره سفارش به پیوند با خویشان شده و حتی تأکید کرده‌اند که با کسی که از تو بُرید بییوند.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، متقین را کسانی می‌داند که این ویژگی را دارا

۱- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱.

۳- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۱۷۱.

هستند:

«وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ»^۱

و به فرزند خویش سفارش می‌کند:

«وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَهُ أُخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا»^۲

«چون برادرت بریدن از تو را آهنگ کرد بر خویشتن پیوستگی را

بار کن.»

معنای پیوستن خویشان از منظر غزالی:

«و بدان که پیوستن رحم آن بُود که چون ایشان از تو قطع کنند تو

پیوندی و رسول ﷺ گفت: فاضل‌ترین همه‌ی فضیلت‌ها آن است که

هر که از تو قطع کند، تو با وی پیوندی و هر که تو را محروم دارد تو

وی را عطا دهی و هر که بر تو ظلم کند تو از وی درگذری.»^۳

ه: خضوع و خشوع

خضوع و فروتنی در کنار اخلاص، به عبادت رنگ الهی و معنوی

می‌بخشد. خضوع و خشوع، روح نماز و اصل آن است.

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید:

«وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ الزَّكَاةِ وَ

مُجَاهِدَةِ الصَّيَامِ فِي الْإِيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَتَخْشِيعًا

لِأَبْصَارِهِمْ وَتَذْلِيلًا لِنَفْسِهِمْ وَتَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ وَإِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ،

لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالثَّرَابِ تَوَاضِعًا وَالتَّصَاقِ كِرَائِمِ

الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا»^۴

«و در همین زمینه است که خداوند با نمازها و زکات‌ها و سخت

کوشی‌های ایام روزه‌داری از بندگان مؤمنش پاسداری می‌کند، تا

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۳- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۲۹.

۴- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۴.

آرامش در میانشان گیرد و برچشم هاشان خشوع حاکم شود، جان- هاشان خاکساری پذیرد، دل هاشان شکستن آموزد و خودپسندی از آنان زدوده شود و این همه برای ارزش‌های نهفته در احکام است؛ چونان به خاک ساییدن چهره‌ی آزادگان به رسم تواضع و چسباندن عضوهای ارجمند به زمین نشانه‌ی کوچکی.»

غزالی خشوع و خضوع را در نماز ضروری و لازم می‌داند و خشوع را اصل نماز می‌شمرد:

«و اصل روح نماز خشوع است و حاضر بودن دل اندر جمله‌ی نماز ...»^۱

«و رسول صلی الله علیه و آله گفت: هر نماز که دل اندر وی حاضر نبود حق تعالی اندر آن نماز ننگرد.»^۲

«و بدان که یکی از اسرار نماز تواضع است که به رکوع و سجود حاصل آید که روی که عزیزتر است بر خاک نهد که خوارترست، که کبر عرب چنان بودی که پیش کس پشت خم ندادندی، پس این سجود قهری عظیم بود بر ایشان.»^۳

و: عَجَب

حضرت علی علیه السلام عَجَب یا خودشیفتگی را دام اهریمن و راز سقوط انسان می‌داند و می‌فرماید:

«از خودپسندی و تکیه زدن بر توانمندی‌های خویش که [تو را] به شیفتگی وا می‌دارد و گرایش گوش سپردن به چاپلوسی‌ها را در تو زنده می‌کند، سخت دوری کن که این مطمئن‌ترین فرصتی است شیطان را برای پایمال کردن نیکی‌نیکوکاران.»

عَجَب، انسان را از حرکت باز می‌دارد و زمینه‌ساز هلاکت او می‌گردد؛ چراکه خودپسند گمان می‌کند که به نهایت و کمال رسیده و

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۶۶.

۳- کیمیای سعادت، ص ۲۶۹.

این ظن او را از صعود به مقامات بالاتر باز می‌دارد:

«الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ»^۱

«خودشیفتگی بازدارنده‌ی سیر کمال است.»

غزالی در این زمینه از کلام پیامبر ﷺ و ابن مسعود بهره می‌جوید و می‌گوید:

«رسول ﷺ سه چیز مُهْلِكْ خواند: بُخْل و هَوَى و عُجْب.»

«ابن مسعود گوید: هلاک اندر دو چیز است: عُجْب و نومیدی ...»^۲

ز: غرور

غرور از رذایل اخلاقی است، که شیطان را از درگاه خداوند راند و عبادات او را باطل گردانید.

«فَلَا يُغْنِيكَ سِوَاكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مَمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذَرَ الْإِقْلَالَ»^۳

«پس هرگز مباد که بسیاری هواداران به غرور و از خودبیگانگی دچارت کند؛ چرا که تو سرگذشت کسانی را فراروی خویش داری که از هول تنگدستی و برای روزمبادشان ثروت بسیار اندوختند.»

«ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يُطْرُوكَ وَلَا يُجْحَوُكَ بِيَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ»^۴

«و همکارانت را بیاموز که تو را مجیز نگویند و با برشمردن کارهای ناکرده بیهوده شادمانت نکنند که ثناگویی فراوان خودخواهی می‌آورد و به تکبر می‌کشاند.»

غزالی، غرور محض را تعریف می‌کند:

«بدان که از این، دو آفت تولد کند: یکی آن که بر بعضی از شهوات

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۵۸.

۲- کیمیای سعادت، ج ۲، صص ۷ و ۲۷۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۲.

۴- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

قادر نباشد و نخواهد که بدانند: اندر خلوت بخورد و اندر ملاً نخورد؛ و این عین نفاق باشد. و بود که شیطان وی را غرور دهد که: «این مصلحت مردمان باشد تا به تو اقتدا کنند»؛ و این غرور محض است.^۱

حضرت علی علیه السلام اهالی غرور و پندار را معرفی می‌کند و میان آنان و پندپذیری، غرور را فاصله می‌شمارد:

«وَأَخْرَقَد تَسْمَى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ»^۲

«و دیگر، کسی است که او را دانشمند می‌نامند، اما از دانش بی‌بهره است و چنین لقبی را ناسزاوار؛ او تنها اصطلاحاتی جاهلانه و گمراه کننده را از جاهلان فرا گرفته است و توده‌های ناآگاه را دامی فراهم کرده که تار و پودش جز از غرور و زور نیست؛ او قرآن را تفسیر به رأی و حق را تعبیر به هوس می‌کند.»

«بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ»^۳

«میان شما و پندپذیری پرده‌ای است از غرور و خودخواهی.»

غزالی اهالی غرور را این گونه معرفی می‌کند:

«بدان که اهل پندار مذموم‌اند، و این قوم کسانی‌اند که به خویشان و عمل خویشان گمان نیکو برند و از آفت آن غافل باشند و نَبَهْرَه^۴ از خالص باز شناسند.»^۵

ح: غیبت

غیبت آن قدر زشت و ناپسند است که قرآن کریم جهت بازداشت از

۱- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۶.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴.

۴- نَبَهْرَه (Nabakra): ناسره، ناخالص.

۵- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۹۶.

آن، تعبیر خوردن گوشت برادر در حالی که مرده است را به کار می‌برد. علاوه بر این، روایات نیز انسان مؤمن و آگاه را از غیبت باز می‌دارد و زشتی این عمل را عنوان می‌کند.

مسلمان همواره حافظ و پشتیبان برادر دینی و دوست خویش است و به همین خاطر از غیبت پرهیز می‌کند؛ چراکه این از حقوق مسلمانی است.

«لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَ غَيْبَتِهِ وَ وَفَاتِهِ»^۱

«دوست، راستین نباشد مگر آن که برادرش را در سه مورد نگهبان

باشد: در روزگار پریشانی، پس پشت و از پس مرگش.»

غزالی حق پانزدهم از حقوق مسلمانی را دوری از غیبت می‌داند:

«حق پانزدهم: آن که چون بشنود که کسی در مسلمانی زبان دراز

می‌کند و به جان و مال وی قصد می‌کند و وی غایب است، ناصر آن

غایب باشد در جواب و آن ظلم از وی باز دارد»^۲

حضرت علی علیه السلام در حکمت ۴۵۳ غیبت را تلاشی مذبوحانه می‌داند

و می‌فرماید:

«الغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ»

غزالی نیز معتقد است شکم سیر منجر به غیبت کردن می‌گردد:

«که هر که سیر بخورد، به فضول گفتن و غیبت کردن مشغول

شود»^۳

ط: غیرت

غیرت یکی از صفات اخلاقی است که اگر حد و حدود آن رعایت

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۲۹.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۲.

گردد از فضایل اخلاقی و مورد پسند خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام به این نکته اشاره می کند:

«وَإِيَّاكَ وَالتَّغَائِيرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ»^۱

«از غیرت ورزی نابجا نیز پرهیز که آن زنان سالم را به آلودگی کشاند و پاکدامنان را به تردید افکند.»

غزالی رعایت حد غیرت را لازم می داند و کلام حضرت علی علیه السلام را نقل می کند:

«ادب پنجم آن است که در حدیث غیرت اعتدال نگاه دارد و از هر چه ممکن بود که از آن آفت خیزد باز دارد ... امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید که غیرت بر زنان از حد مبرید که آن گاه مردمان بدانند و بدان سبب بر ایشان زبان دراز کنند.»^۲

ی: کبر

کبر و تکبر از رذایل اخلاقی است که منجر به سرکشی و طغیان در برابر حق می گردد و انسان را از مسیر الهی منحرف می کند و به مسیر طاغوت می کشاند. کبر عاملی بود که شیطان را دچار عذاب الهی و دوری از بارگاه ملکوتی کرد. کبر، مُبطل طاعت است و طاعت با کبر سودی در پی ندارد.

حضرت علی علیه السلام این مطلب را در خطبه‌ی ۲۳۴ عنوان می کند و می فرماید:

«فَأَعْتَبُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ، إِذَا أَحْبَبَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ - وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ - عَنْ كَبِيرِ سَاعِهِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۷.

على الله بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللهُ سُبْحَانَهُ، لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ
أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكَاً.»

«پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزارساله‌اش را در قبال ساعتی کبر ورزیدن پوچ ساخت. از پس ماجرای ابلیس با گناهی هم سنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس. خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را بدان گناه بیرون راند به بهشت اندرون نبرد.»

غزالی پیرامون کبر سخنان زیادی را بیان کرده و جزئیات بسیاری را مطرح ساخته است. آنچه به نظر می‌رسد با کلام مولا شباهت داشته باشد کلامی است که غزالی آن را از سلمان فارسی نقل می‌کند:

«سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: گناهی که با آن هیچ طاعت سود ندارد کبر است.»^۱

و همچنین سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند که:

«و رسول صلی الله علیه و آله گفت: در بهشت نشود کسی که مقدار از یک حبه یا یک خردل کبر دارد در دل.»^۲

نکته‌ی قابل توجه این است که درباره‌ی کبر و مدح، غزالی سخنی را طرح می‌کند که در واقع حکایتی در مورد حضرت علی علیه السلام است و کاملاً شبیه کلام حضرت در پایان خطبه‌ی همّام و وصف متقین است. حضرت می‌فرماید:

«اللهم لا تُؤاخذني بما يقولون واجعلني أفضل مما يظنون واغفر لي
مما لا يعلمون.»^۳

۱- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

غزالی نیز درباره‌ی با ممدوح و زیان‌هایی که برای او پدید می‌آید می‌گوید:

«اما ممدوح را دو وجه زیان دارد: یکی آن که کبری و عجبی اندر وی پدید آید. و علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را ثنا گفتند، گفت: یارب مرا مگیر بدانچه همی گویند و بیامرز آنچه از من نمی‌دانند و مرا بهتر از آن کن که ایشان همی پندارند ...»^۱

ک: کینه

کینه مایه‌ی دشمنی و زداینده‌ی دوستی‌ها و روابط سالم در جامعه است. دشمنی و خصومت ورزیدن با مردم کینه را زیاد می‌کند، لذا در تعالیم اسلامی همواره از ما خواسته شده است که در بدی‌ها و دشمنی‌ها تندروی نکنیم و بخشش و عفو را سرلوحه‌ی زندگیمان قرار دهیم.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در وصف پرهیزکاران آنان را اهل دهش و بخشش می‌داند، اما بخشش در مقابل کسانی که به آنها ستم می‌کنند:

«کسانی را که براو ستم می‌کنند می‌بخشاید و آنان را که محرومش کرده‌اند، از دهش خویش بهره‌مند می‌سازد.»^۲

هم‌چنین حضرت در نامه‌ی ۳۱ خطاب به فرزندش او را از بدی منع می‌کند؛ چرا که شتاب در این امر سودی ندارد:

«أَخْرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ، وَقَطِيعَةَ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صَلَاةُ الْعَاقِلِ.»

«بدی را تا می‌توانی پس افکن که همیشه فرصت شتاب داری.

بریدن از نادان با پیوستن خردمند هم ارج است.»

و در حکمت ۲۹۰ تندروی در دشمنی را ستمگری دانسته و در آخر آن را نشان بی‌تقوایی خوانده است:

۱- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

«مَنْ بَلَغَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلِمَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مِنْ خَاصِمٍ.»

«آن که در دشمنی تند رود ستمگر باشد و بر آن که کوتاهی کند، ستم رود. خلاصه آن که به کشمکش درآید، تقوای الهی را نتواند.»
 غزالی اهل کینه را دارای حالات مختلف می‌داند:

«پس هر که را از کسی کینه اندر دل شد از سه حال خالی نبُود: یا مجاهده کند با خویشان تا با وی نیکویی کند و اندر مراعات اندر افزایش دهد، و این درجه‌ی صدیقان است. و یا نیکویی نکند، و زشتی نیز نکند، و این درجه‌ی پارسایان است. و یا زشتی کند، و نیکویی نکند، و این درجه‌ی فاسقان است و ظالمان. و هیچ قربت عظیم‌تر از آن نیست که نیکویی کنی با کسی که با تو زشتی کند.»^۱

ل: مشورت

مشورت کردن در فرهنگ اسلامی ارزش و جایگاه والایی دارد و به آن سفارش فراوانی شده است، اما در کنار سفارش و توصیه به آن، این نصیحت و نکته نیز به چشم می‌خورد که با کسی که دارای صلاحیت و ویژگی‌های مشورت کردن و آگاه به امر مورد مشورت است مشورت کن.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی ۳۱ به فرزندش توصیه می‌کند که در امور سیاسی و کشورداری شایسته نیست که با زنان مشورت کنی:

«وَأَيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ.»

«و از مشورت با زنان بپرهیز؛ زیرا اندیشه‌ی آنان رو به ناتوانی

است.»

غزالی در این باره می‌نویسد:

«و گفته‌اند که: با زنان مشاورت باید کرد و خلاف باید کرد به آنچه

گویند.^۱

م: مَنّت

در قرآن کریم به این نکته اشاره شده است که خدمات و کمک‌های خویش را به دیگران با مَنّت و آزار، باطل مسازید. این اشاره‌ی لطیف قرآن اگر رعایت شود و به کار گرفته شود شخصیت هیچ انسانی لگدمال نخواهد شد و دوستی و صمیمیت جای سرافکنندگی و خجالت را خواهد گرفت.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در سفارشات خویش به مالک اشتر او را از مَنّت نهادن منع می‌کند و یادآور می‌شود که مَنّت، خدمات را بی‌بها و بی‌ارزش می‌سازد:

«وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رِعِيَّتِكَ يَا حَسَنُكَ أَوْ التَّرِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَنْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ.»^۲

«با خدمت‌هایت به مردم بر آنان مَنّت منه و در عملکردهایت گزافه‌گویی مکن و از وعده دادن‌هایی که جای آوردنشان را نتوانی و به آنها پشت پا می‌زنی دوری‌گزین، که مَنّت خدمت‌هایت را بی‌بها می‌کند.»

غزالی نیز وظیفه‌ی پنجم زکات دهنده را مَنّت نگذاشتن می‌داند و اصل مَنّت را جهل می‌شمارد:

«وظیفه‌ی پنجم: آن که صدقه را باطل نگرداند به مَنّت و آزدن، ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ و معنی «آذی» آزدن درویش بود که روی ترش کند یا پیشانی برهم آرد و سخن با درویش به عُنْف گوید.»

«وظیفه‌ی ششم: آن که مَنّت برنهد و اصل مَنّت جهل است و آن

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ۳۱۶.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

صفت دل است.»^۱

ن: نفاق

نفاق و دو رویی گناهی نابخشودنی است؛ همان گونه که حضرت
علیه السلام در خطبه‌ی ۱۵۲ این مطلب را عنوان می‌کند و بر آن تأکید
می‌ورزد:

«إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَ لَهَا
يَرْضَى وَيَسَخَطُ، أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ
يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لِأَقْيَأَ رَبِّهِ بِخَصَلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يُتَبَّ مِنْهَا: أَنْ
يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ ... أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهِينَ، أَوْ
يَمْشَى فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ.»

«بی تردید در قرآن حکیم این یکی از قوانین اساسی الهی است و
محور ثواب و عقاب و بنای خشنودی و خشم خداوندی، که بی تردید
بنده‌ای که با یکی از این خصال پروردگار خویش را دیدار کند، حتی
اگر سخت بکوشد و کار خویش را خالصی کند، هیچ سودی نبرد:
شرک به خدا در عباداتی که واجب کرده است ... رویارویی با مردم با
دو چهره و پویایی در میانشان با دو زبان.»

حضرت علی علیه السلام، هم‌چنین، سیمای منافقان را به روشنی توصیف
می‌کند و اوصاف آنان را یک به یک برمی‌شمارد:

«أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ
الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُونَ الْمُرْتَلُونَ، يَتَلَوَّنُونَ الْوَأْنَأَ وَ يَفْتَنُونَ إِفْتِنَانًا وَ يَعْمِدُونَكُمْ
بِكُلِّ عِمَادٍ وَ يَرْضِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ، قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ،
يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَ يَدْبُونَ الضَّرَاءَ، وَ صَفُّهُمْ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُمْ
الِدَاءُ الْعِيَاءُ، حَسَدَهُ الرَّخَاءُ وَ مُوَكِّدُ الْبَلَاءِ وَ مُقَنِّطُو الرَّجَاءِ، لَهُمْ بِكُلِّ
طَرِيقٍ صَرِيحٌ وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ، يَتَفَارِضُونَ الثَّنَاءَ،

وَ يَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ، إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَا وَإِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا وَإِنْ حَكَمُوا
أَسْرَفُوا»^۱

«ای بندگان خدا! من تمامی شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم و از منافقان و دورویان برحذرتان می‌دارم که اینان گمراهانی گمراه‌گرند و لغزش زايند، به رنگ‌هایی گوناگون در می‌آیند و از ترفندهای رنگارنگ بهره می‌گیرند، در هر پناهگاهی آهنگ شما می‌کنند و در هر گذرگاهی در کمینتان می‌نشینند، قلب‌هایی بیمار و سیمایی آراسته دارند، با حرکتی مؤذبانه، پنهانی و پریزان می‌خزند، درسخن توصیف کردار و یادآور درمانند، اما عملکردشان در وی است بی‌درمان، بر رفاه و آسایش مردم رشک می‌برند، در کورتر کردن گره گرفتاری‌ها می‌کوشند، امید خلق را به نومیدی بدل می‌سازند. منافقان را در هر راهی به خاک افتاده‌ای است و هر دلی را شفاعت‌گری، و برای هر اندوهی اشکی، تعریف و تملق را دام می‌دهند و بی‌درنگ مزدش را چشم دارند، در مقام خواهش اصرار می‌ورزند، در انتقاد پرده در و افشاگرند و در داوری تندروی می‌کنند.»

غزالی پیرامون نفاق سخنان زیادی عنوان می‌کند، از جمله این که نفاق را از آفات سخن و بدتر از نَمّامی می‌داند و می‌گوید:

«آفت چهاردهم: دو رویی کردن در میان دو دشمن چنان که با هر یکی سخن چنان گوید که وی را خوش آید ... و این از نَمّامی بتر است.»^۲

هم‌چنین، مادح را منافق می‌داند و می‌گوید:

«و دوم آن باشد که در وی نفاق باشد و به مدح فرانماید که تو را دوست می‌دارم و باشد که ندارد.»^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۸.

۲- کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

ص: وفاداری

یکی از لازمه‌های دوستی وفاداری است. دوستی بدون وفاداری پایداری ندارد. در واقع، یکی از معانی وفاداری دوستی نکردن با دشمن دوست است.

حضرت علی علیه السلام در حکمت ۲۸۷ به این مسأله اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ: فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ وَصَدِيقُكَ صَدِيقُكَ وَعَدُوُّكَ وَعَدُوُّكَ وَصَدِيقُكَ وَصَدِيقُكَ صَدِيقُكَ وَعَدُوُّكَ.»

«دوستانت سه گونه‌اند و دشمنانت نیز بر سه گونه: دوستانت عبارتند از: دوست خودت، دوست دوستت و دشمن دشمنت، و دشمنانت: دشمن خودت، دشمن دوست تو، و دوست دشمن تو.»

غزالی در معنای وفاداری شش معنی عنوان می‌کند، که در معنی ششم می‌گوید:

«و دیگر وفا آن بود که با دشمن وی دوستی نکند، بلکه دشمن وی را خود دشمن خویش داند.»^۱

ف: وقت شناسی

«وقت طلاست»، جمله‌ای است که همواره در ارزش وقت‌شناسی و غنیمت فرصت عنوان می‌شود، اما وقت از طلا ارزشمندتر و دست نیافتنی‌تر است. مؤمن برای وقت خویش برنامه‌ریزی دارد و آن را بیهوده از دست نمی‌دهد؛ چون کلام مولایش را گوشوار دل ساخته است که: «فرصت چونان ابر است و می‌گذرد و باز نمی‌گردد» و می‌داند که وقت‌شناسی برکت عمر است.

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ»^۱

«مؤمن را در برنامه‌ی زندگی سه زمان مشخص است: زمانی که در نیایش با پروردگارش می‌گذرد، زمانی را که به ترمیم گذران خویش می‌کوشد، و زمانی که نفس را بالذات آن در قلمروی که مشروع و زیباست تنها و آزاد می‌گذارد ...»

غزالی نیز بر وقت‌شناسی تأکید می‌کند و می‌گوید:

«و در جمله باید که اوقات موّزع باشد و هر وقتی را کاری دیگر باشد که مقتضی آن کار می‌باشد که برکت عمر بدین پدید آید، و کسی که اوقات وی مهمل گذاشته بُود- تا در هر وقتی چه اتفاق افتد- عمر وی ضایع بُود»^۲

کلیله و دمنه

کلیله و دمنه به عنوان کتاب حکمت عملی و مجموعه‌ای از دانش است که مخصوصاً به سیاست مُدُن و کشورداری، یعنی آداب معاشرت و وظایف اخلاقی مردم نسبت به یکدیگر و مشارکت امور اجتماعی و سیاسی، توجه کرده است. اصل کتاب، هندی و نام آن پَنجِه تَنتره و در پنج باب بود که در عهد ساسانی توسط برزویه‌ی طیب به فارسی درآمد. در مبادی دوران فرهنگ اسلامی، یعنی سه قرن اوّل هجری که ایرانیان با علاقه به مسایل ادب عربی وارد شدند، عبدالله بن مقفّع^۳ آن را

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۸۳.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳- نام او در اصل روزبه پسر دادویه بود. او در سال ۱۰۶ هجری قمری متولد و در بصره تربیت شد. زمانی که در خدمت والی کرمان، عیسی بن علی بود به دست او مسلمان شد و به نام عبدالله موسوم

از فارسی به عربی نقل کرد و نام آن را کلیله و دمنه نهاد. در عصر سامانی و به تشویق ابوالفضل بلعمی، رودکی، نخستین شاعر پارسی گوی، آن را به شعر فارسی و در بحر رمل مسدس نقل کرد. اواسط نیمه‌ی اول قرن ششم هجری، بار دیگر کلیله و دمنه به نثر فارسی برگردانده شد. این کار توسط ابوالمعالی نصر الله بن محمد در حدود سال ۵۳۶ هجری قمری انجام شده که در واقع نخستین اثر مصنوع فارسی نیز به شمار آمده است.

نثر مصنوع، یکی از سبک‌های مهم نثر فارسی در میان قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم است. در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم قمری که نثر مصنوع عربی رواجی فراوان یافته بود، بزرگان آن دوره نثر عربی را به کمال رساندند و آثار آنان سرمشق کار مترسلان و منشیان شد. تمرین و ممارست در این آثار موجب شد که نامه‌نگاران فارسی گوی قرن ششم، تحت تأثیر آنها، اندک اندک شروع به ایجاد نظایر آن آثار در زبان فارسی کنند و این گونه نثر مصنوع فارسی پیدا شد و به سرعت رواج یافت. دوره‌ی تداول این سبک، قرن ششم هجری و همان‌طور که بیان شد نخستین اثر مصنوع، کلیله و دمنه است. البته نثر کلیله و دمنه کاملاً مصنوع نیست، اما به لحاظ استعمال مترادفات، سجع‌های ناقص و موازنه‌های فراوان و استناد به اشعار و امثال و اطناب در کلام، باید آن را مقدمه‌ی سبک مصنوع و طلایه‌دار آثار متکلمانه‌ی نیمه‌ی دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم دانست.

در کتاب کلیله و دمنه انواع صنایع لفظی و معنوی کلام دیده می‌شود. البته نویسندگان همه‌ی صنایع را ذکر نکرده و به حداقل آرایش

شد. اهمیت کار او در آن است که دارای کلامی سهل و بدون اشکال است و الفاظ ساده را برگزیده و از الفاظ سست و غیر فصیح دوری جسته است.

بسنده کرده است. وجود لغات و الفاظ عربی در کتاب به مقتضای سبک آن زمان است، و نه از سر عمد و اصرار. در سراسر کتاب، آیه، حدیث، مَثَل و شعر فارسی و عربی به چشم می‌خورد که علاوه بر عادت زمان، نشانه‌ای از نبوغ فکری و ذوقی نویسنده است.

نمونه‌های تأثیرپذیری در کلیله و دمنه

الف: امانت و خیانت

امانتداری از صفات نیکو و پسندیده‌ی اخلاقی است، و در مقابل آن، خیانت، از رذایل اخلاقی است که مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفته است. انسان با رعایت امانت به بزرگی و کرامت می‌رسد و هر انسانی در هر مقام و جایگاهی نیاز به همنشین و همراه امین دارد.

آن کس که امانت را رها و خیانت را دست‌آویز خویش قرار دهد، نه تنها به کرامت و بزرگی در دنیا نمی‌رسد و خود را رسوا می‌سازد، بلکه در آخرت نیز رسواتر خواهد بود:

«وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِهِ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا الدَّلَّ وَالْخِزْيَ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذْلُ وَأَخْزَى.»^۱

«و کسی که امانت را دست‌کم گیرد و خیانت را چراگاه خویش قرار دهد و دل و دین را از خیانت نیالاید، در دنیا خود را در پرتگاه رسوایی و خواری جای دهد و در آخرت خوارتر و رسواتر باشد.»

در کلیله و دمنه می‌خوانیم:

«که به دلالت خیانت، منزلت کرامت کم توان یافت.»^۲

ب: پند پذیری

آنان که پند بزرگان را پذیرفته و به آن عمل کرده‌اند، زودتر به هدف

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۶.

۲- کلیله و دمنه، ص ۱۲۰.

رسیده‌اند و دچار سرگشتگی و تحیر نشده‌اند، و آنان که به پند دانایان بی‌توجهی کرده‌اند، عاقبتی جز پشیمانی نصیبشان نگردیده است.

بی‌توجهی به پند و نصیحت، سرانجامی جز پشیمانی نخواهد داشت. شاید به همین دلیل است که از نظر امام اول شیعیان، تیزبین‌ترین چشم‌ها و شنواترین گوش‌ها، چشم و گوش پندپذیر است:

«أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ، أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكِيرَ وَقَبْلَهُ.»^۱

«هش دارید! تیزبین‌ترین چشمان چشمی است که همواره در خیر

بنگردد و شنواترین گوش‌ها گوش‌های پندپذیر است که پند نیوش و پذیرا باشد.»

عاقبت نپذیرفتن پند را در کلیله و دمنه این گونه می‌خوانیم:

«و هر که سخن ناصحان، اگر چه درشت و بی‌محابا گویند، استماع ننماید،

عواقب کارهای او از پشیمانی خالی نماند؛ چون بیماری که اشارت طیب را

سبک دارد و غذا و شربت بر حسب آرزو و شهوت خورد.»^۲

ج: خشم

خشم، نوعی سبک مغزی شیطانی و در واقع اسباب رضایت شیطان

است. مقهور خشم شدن، انسان را از انسانیت دور می‌سازد.

«وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ.»^۳

«و زنهار از خشم که نوعی سبک مغزی شیطانی است.»

در کلیله و دمنه آمده است:

«چه گاهی که خشم بر ملک مستولی شود، شیطان فتان نیز مسلط

گردد. قال النبی ﷺ: إذا استشاط السلطان تسلط الشيطان.»^۴

د: صبر

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۴.

۲- کلیله و دمنه، ص ۹۴.

۳- نهج البلاغه، نامه‌ی ۷۶.

۴- کلیله و دمنه، ص ۳۱۹.

صبر، صفت نیکوی اخلاقی و مُنجی آدمی در سختی‌هاست. صابران
اجری عظیم خواهند داشت.

مردان با ایمان و خداجو را هیچ ارزشی چونان صبر نمی‌آراید:

«وَلَا إِيْمَانَ كَالْحِيَاءِ وَالصَّبْرِ»^۱

«هیچ ارزش ایمانی همانند شرم و صبر نیست.»

«المؤمن ... شكورٌ صبورٌ»^۲

«مؤمن پر سپاس است و سخت شکیب.»

در کلیله و دمنه می‌خوانیم:

«و در همه احوال به قضای آسمانی راضی می‌بود که پیرایه‌ی مردان

در حوادث صبر است.»^۳

ه: عدل

عدل و عدالت، منحصر به یک فرد، طبقه و گروه نیست، بلکه عام و

فراگیر و مربوط به همه‌ی اقشار جامعه است.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی ۵۳ به مالک اشتر به این امر سفارش

می‌کند:

«وَلِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُور إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَ

أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ.»

«می‌باید که برای تو پسندیده‌ترین کارها همان باشد که در حق

میان‌ترین است، در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم

گسترده‌ترین.»

منافع عدل و سیاست عموم مردم را شامل می‌شود:

«آن است که ابواب مکارم و انواع عواطف را بی‌شک نهایی است

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۵.

۳- کلیله و دمنه، ص ۳۳۶.

و رسیدن آن به خاص و عام تعدّر ظاهر دارد و لکن منافع عدل و سیاست کافه‌ی مردمان را شامل می‌گردد و دور و نزدیک جهان را از آن نصیب باشد.»^۱

عدل، سبب خشنودی و رضایت فرمانروایان می‌شود و آنان را محبوب دل‌ها می‌سازد:

«وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ.»^۲

«و بی گمان، آنچه بیش از همه شادی و خشنودی فرمانروایان را سبب می‌شود، برپایی داد در کشور و گسترش دوستی ملت باشد.»
 اگر پادشاه خواهان ثنای خاص و عام است باید دادگر و اهل عدالت باشد:
 «اگر رأی مَلِکْ بیند که زبان‌های خاص و عام او را گویان باشد و دل‌ها ولای او را جویان ...

هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد باش سایه بر مظلوم گستر، آفتاب داد باش»^۳
و: قناعت

قناعت، ارزشی والا است که مردان بزرگ حق این ارزش را از آن خود ساخته‌اند.

قناعت، گنجی بزرگ و توانگری بی‌نهایت است:
 «وَلَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ.»^۴

«هیچ گنجی توان بخش‌تر از قناعت نیست.»

در کلیله و دمنه هم این مطلب را می‌خوانیم:
 «و هیچ توانگری چون قناعت نیست.»^۵

۱- کلیله و دمنه، ص ۷.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۳- کلیله و دمنه، ص ۳۷۹.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۳۶۳.

۵- کلیله و دمنه، ص ۱۷۸.

انسان پرهیز کار و متقی، او که عقل و خردش به کمال رسیده، نفسی قانع دارد و قناعت، سیره‌ی اوست.

«قَانِعَةٌ نَفْسُهُ، مَتْرُورًا أَكَلَهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ.»^۱

«نفسش قانع، خوراکش ناچیز، زندگیش آسان و بی تکلف.»

عاقل به قدر نیاز در این دنیا بسنده می کند و تقوا جمال می گیرد به قناعت:

«که عاقل را از حُطام این دنیا به کفاف خرسند باید بود بدان قَدْر

که حاجات نفسانی فرو نماند قانع گشت.»^۲

«و صفت ورع آن گاه جمال گیرد که اسلاف^۳ به نزاهت^۴ و تعفف^۵

مذکور باشند و به صیانت و تقشّف^۶ مشهور.»^۷

ز: کینه

کینه آتشی است که در دل روشن می گردد و اگر با سعی و تلاش و

استعانت از آموزه‌های دینی خاموش نگردد انسان را به هلاکت و نابودی

در دنیا و آخرت می کشاند. عذر اهل کینه به هیچ عنوان پذیرفته نیست و

آنها قابل اعتماد نمی باشند.

«وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ وَالْمَوَدَّةِ قَرَابَةِ مُسْتَفَادَةٍ وَلَا تَأْمِنَنَّ مَلُولًا.»^۸

«نگهداری تجربه خود توفیقی است، دوستی نوعی خویشاوندی

اکتسابی است و اعتماد به هیچ رنجیده‌ای تو را روا نیست.»

در کلیله و دمنه می خوانیم:

۱- کلیله و دمنه، ص ۱۸۴.

۲- کلیله و دمنه، ص ۱۷۹.

۳- اسلاف: سلف، پیشینیان.

۴- نزاهت: پرهیزگار بودن.

۵- تعفف: پرهیزکاری کردن، پرهیز جستن، (عفت ورزیدن).

۶- تقشّف: سخت گذراندن.

۷- کلیله و دمنه، ص ۳۹۸.

۸- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۲.

«اما در مذهب خرد، قبول عذر اربابِ حقد^۱ محذور^۲ است.»^۳

ح: منت

منت گزاردن بر خلق به واسطه‌ی اموری که برای آنان انجام می‌شود، مبطل عمل و تباه کننده‌ی آن است؛ نه تنها اجر عمل را از بین می‌برد، بلکه گناه شکستن دل و رنجاندن را نیز به همراه می‌آورد.

حضرت علی علیه السلام در این مورد به مالک اشتر سفارش می‌کند:

«وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رِعِيَّتِكَ يَا حَسَانُ أَوْ التَّرِيْدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنْ يُطِلُّ الْإِحْسَانَ.»^۴

«با خدمت‌هایت به مردم بر آنان منت منه و در عملکردهایت گزافه‌گویی مکن و از وعده دادن‌هایی که به جای آوردنشان را نتوانی و به آنها پشت پا می‌زنی، دوری‌گزین، که منت، خدمت‌هایت را بی‌بها می‌کند.»

هفت تن تباه کننده‌ی خدمت همه‌ی عمر خویشند:

«ملک گفت: بدین ارتکاب، خدمت همه‌ی عمر تباه کردی، گفت: هفت تن بدین عیب موسوم‌اند: آن که احسان و مروّت خود را به منت و اذیت باطل کند ...»^۵

ط: وفاداری

وفاداری و حفظ و پابندی به عهد از ویژگی‌های عالی انسانی است. انسانی که در دنیا زندگی می‌کند - دنیایی که ویژگی اصلی آن بی‌وفایی است - باید وفادار باشد و از بی‌وفایی زمانه درس بگیرد؛ زمانه‌ای که هشدارها داده است.

۱- حقد: کینه گرفتن.

۲- محذور: مانع.

۳- کلیله و دمنه، ص ۲۹۲.

۴- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۵- کلیله و دمنه، ص ۳۸۸.

حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ی ۲۱۴ به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:
 «وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ
 الْغِطَاتِ وَ آذَنْتُكَ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهِيَ بِمَا تَعْدُكَ مِنْ نَزْوِلِ الْبَلَاءِ بِجَسْمِكَ
 وَ النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ، أَصْدَقٌ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبِيكَ أَوْ تُغَرِّكَ وَ لَرُبَّ
 نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهِمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكْذَبٌ.»

«راست می‌گویم این دنیا نیست که تو را فریفته است، بلکه این تویی که فریث را پذیرا شده‌ای؛ چرا که دنیا پندها را بی‌پرده با تو در میان نهاده، دور از هر تبعیضی از حقایق آگاهت کرده است و بی‌تردید دنیا با این همه هشدارهای پی‌درپی صادق‌تر و وفادارتر از آن است که دروغت بگوید و فریبت دهد؛ بسا پندهای دنیا را که با بدبینی می‌نگری و بسا راستی‌هایش را که دروغ می‌انگاری.»
 اولیای خدا از باطن دنیا درس می‌گیرند و به عمق آن می‌نگرند:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اسْتَغَلُّوا بِاجْلِهَا إِذَا اسْتَغَلَّ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا.»^۱
 «بی‌شک اولیای خدا آنانند که آن سوی چهره‌ی دنیا را با ژرف‌بینی نگریستند. آنجا که مردمان عادی تنها به ظاهرش خیره شدند، آنان به آینده‌ی دورتر آن مشغول شده‌اند؛ از آنجا که مردمان عادی فقط به امروز آن مشغولند.»

در کلیله و دمنه این مطلب را می‌یابیم که:

«و از زمانه وفا طمع داشتن و به کرم عهد فلک امیدوار بودن هوسی است که هیچ خردمند خاطر بدان مشغول نگرداند؛ چه، در آب خشکی جستن و از آتش سردی طلبیدن سودایی است که آن نتیجه‌ی صفراهای محترق باشد.»^۲

ی: وقت شناسی

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

۲- کلیله و دمنه، ص ۲۳۰.

وقت شناسی و اغتنام فرصت از ویژگی‌های مؤمنان است که به آن سفارش شده است. عدم وقت شناسی و اغتنام فرصت، ثمره و نتیجه‌ای جز پشیمانی و ندامت ندارد.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی ۳۱ به این امر سفارش می‌کند و می‌فرماید:

«بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً.»

«فرصت را دریاب پیش از آن که به غم مبدل شود.»

و در کلیله و دمنه می‌خوانیم:

«و گفته‌اند که: هر که فرصتی فایت گرداند بار دیگر بدان قادر

نشود و پشیمانی سود ندارد.»^۱

فرصت‌ها چون پاره‌های ابر در گذارند:

«وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.»^۲

«و فرصت‌ها چونان پاره‌های ابر در گذرند، پس فرصت‌های نیک را

دریابید.»

در کلیله و دمنه نیز این سخن مطرح می‌شود:

«در این کار تعجیل باید کرد تا فرصت فوت نشود: فَإِنَّ الْفُرْصَ تَمُرُّ

مُرَّ السَّحَابِ.»^۳

۱- کلیله و دمنه، ص ۲۱۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۰.

۳- کلیله و دمنه، ص ۲۵۲.

منابع

۱. حلبی، علی اصغر، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، تهران: اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۷۴ ش.
۲. دشتی، محمد، معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، قم: مؤسسه‌ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ۱۳۷۶ ش.
۳. راثی، محسن، تأثیر نهج البلاغه و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در شعر فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳ ش.
۴. راستگو، محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران: سمت.
۵. سعدی، مصلح الدین (۱۳۷۳)، گلستان، تصحیح: یوسفی، غلامحسین، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳ ش.
۶. شارل، هانری دوفوشه کور، اخلاقیات، ترجمه: امیرمعزی، محمدعلی، روح‌بخشان، عبدالمحمد، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷ ش.
۷. شهیدی، جعفر، از دیروز تا امروز، تهران: قطره، ۱۳۷۲ ش.
۸. عنصرالمعالی کیکاووس، قابوسنامه، تصحیح: نفیسی، سعید، تهران: فروغی، ۱۳۶۲ ش.
۹. غزالی، محمد، کیمیای سعادت، تصحیح: خدیوجم، حسین، تهران: گنجینه، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. کللیه و دمنه، ترجمه: مینوی، مجتبی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ش.